شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول و سردبیر: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان



روزنامه شهر امید و زندگی

SHAHRARANEWS.IR

۴شنبه

۲۳ ۰۷ ۹۹

۳۶ صفحه؛ ۱۲ صفحه+۴ صفحه ورزشی

+۴ صفحه کوله‌پشتی+ ۱۶ صفحه شهرآرا محله

شماره ۳۲۲۶ | ۱۰۰۰ تومان

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

Photoshahr.ir

حدیث روز

دو تن به خاطر من هلاک شدند، دوستی که اندازه نگاه نداشت و دشمنی که بغض مرا در دل کاشت.

امام علی(ع)

رطوبت هوا ۱۹٪

صبح ۴° | ۴° ↓ ۲۱° ↑

ظهر ۱۹°

عصر ۱۵°

شب ۹°

- اذان ظهر ۱۱:۱۷
- غروب آفتاب ۱۶:۵۷
- اذان مغرب ۱۷:۱۵
- نیمه شب شرعی ۲۲:۳۶
- اذان صبح فردا ۴:۱۵
- طلوع آفتاب فردا ۵:۳۹

کاریکاتور



ترامپ موجودات فرازمینی را تهدید کرد

علیرضا پاکدل

دلال‌های علاف و حلیم‌هایی که قاز می‌کشید

نگاهی به ۲ پیشه از حرفه‌های رایج در مشهد قدیم

مشهد قدیم



محمود ناظران‌پور
تاریخ‌پژوه

«علافی» از شغل‌هایی است که در قدیم بسیار بیشتر از امروز رواج داشت. مغازه‌های علافی در مشهد قدیم، عموما نزدیک دروازه‌ها مانند دروازه پایین خیابان، دروازه قوچان و دروازه نوغان بودند. علافی، به کار فروش علوفه گفته می‌شد و شامل فروش جو و گندم و ارزن و امثال آن هم می‌شد. علاف‌ها که غالبا افراد ثروتمندی بودند، به جز این فعالیت‌ها دستی هم در تجارت داشتند؛ یعنی اجناس و تولیدات روستاییان و مالداران و باغداران را سلف‌خری یا پیش‌خرید می‌کردند. در زمستان که زارعان برای گذران امور خود، به پول نقد احتیاج داشتند، با قراردادی فی‌مابین، به آنان مبالغی به‌عنوان «تقاوی» یعنی یاری‌رسانی، می‌پرداختند. کشاورزها و مالداران، شیر، پشم، صیفی‌جات، خربزه، میوه و هرآنچه حاصل می‌کردند، به علافان می‌دادند یا از طریق ایشان می‌فروختند. جالب آنکه هر دو طرف هم کمتر خلف وعده می‌کردند و به حلال و حرام معتقد بودند؛ به‌ویژه روستاییان. درکنار این، حرفه دلالی هم بود که در گویش مشهدی به آن «دلّاری» می‌گفتند. این واژه امروز در عالم اقتصاد و در فضای اجتماعی، معنای چندان پسندیده‌ای ندارد و عموما به رفتار کسانی اطلاق می‌شود که بی‌هیچ فعالیتی، سودهای کلانی به جیب می‌زنند اما در گذشته این‌طور نبود. دلال‌ها افرادی بودند چرب‌زبان و آشنا با همه فروشندگان و خریداران خرد و کلان شهر. آن‌ها اجناس را رویت، معرفی و مبادله می‌کردند و «دوسر دلاری» می‌گرفتند و همیشه هم موقع دریافت دستمزدشان، جار و جنجال و جروبحث به راه بود، با این حال هیچ‌گاه ندیدم که در کارشان دروغ و ریاکاری باشد. دلالی شغل بسیار پرزحمتی بود و آدم‌های دلال، بیشتر از این سر شهر به آن سر شهر در حال دویدن و رفت‌وآمد بودند. بخشی از دلال‌ها هم بین بالاخیابان و ته‌خیابان کار می‌کردند و معمولا اقلام موردنیاز کاسب‌های بالاخیابان را از علاف‌های ته‌خیابان تامین می‌کردند. «دلوسازی» از دیگر مشاغل متداول در قدیم بود که در گویش مشهدی به آن «دول‌سازی» می‌گفتند. دلو، ابزار پرکاربردی در زندگی قدیم بود. هنوز هم در بنایی و چاه‌کنی و... دلو، ابزاری کارآمد و پرکاربرد است و مشتری‌های خودش را دارد. دلوسازی یک کار فنی بود و به خبرگی نیاز داشت. دلوها دو گونه بود. یکی قدری کوچک‌تر برای حمل خاک و گل از چاه و قنات و دیگری بسیار بزرگ با گنجایش بیش از ۵۰ لیتر آب برای آب کشیدن از چاه‌های عمیق. اوایل، دلو یا دول را از حلبی می‌ساختند یا در پاره‌ای موارد، مثل کار مقنیان، از شکمبه گاو. غش حلیم هم از همین شکمبه‌ها حاصل می‌شد. افرادی که حلیم ارزان می‌فروختند، به‌جای گوشت، از شکمبه گوسفند که تارهای بلند دارد و کش می‌آید (در گویش مشهدی: قاز می‌کشد)، استفاده می‌کردند که البته عمومیت نداشت و کار ناپسندی بود. دلوی که از شکمبه گاو درست می‌شد، شاید تا ۲۰ من، خاک و سنگ را می‌توانست از ته چاه بالا بیاورد. دورش یک حلقه آهنی بود که دهنه دلو به حساب می‌آمد. از دو طرف این حلقه فلزی، طناب رد می‌کردند که می‌شد دسته دلو و ریسمان را به آن می‌بستند و با چرخ چاه، خاک و سنگ را بالا می‌آوردند. یادم می‌آید در همین مقبره خواجه‌اباصلت که در دامنه کوه‌های خشک «چینگ گُلاغ» قرار دارد، چاهی به عمق شاید ۱۰۰ متر حفر کرده بودند تا به آب رسیده بود. بر فراز چاه، قرقره‌ای بزرگ وجود داشت که همیشه روغن‌کاری می‌شد و دور آن ریسمانی برای همان ژرفا پیچیده بود. بغل آن منبعی بلند ساخته بودند و فردی هم بود که آن دول بزرگ آب را در منبع خالی می‌کرد. در سوی دیگر، زمین را به‌طور مورب، شیب‌دار حفر کرده بودند و اسبی را بر گردنش، وسیله‌ای محکم و نرم (خاموت) استوار کرده بودند و سر طناب محکم پنبه‌ای را بر گردن اسب بسته بودند. حیوان نجیب در سرازیری آن گودال به راه می‌افتاد و دول ۵۰ منی آب را بالا می‌کشید. دول را هم همان فرد در منبع خالی می‌کرد و اسب، سبکبار از آن شیب بالا می‌آمد و باز تکرار و تکرار تا منبع پر می‌شد. این برنامه برای مردم و البته بچه‌ها بسیار دیدنی بود. بعدها که اتومبیل وارد کشور شد و ماشین‌ها بیشتر و بیشتر شدند، دلوسازها، از لاستیک اتومبیل برای ساخت دلو استفاده می‌کردند. آن‌ها آج لاستیک‌ها را با گزن جدا می‌کردند و از قسمتی که الیاف محکم دارد، دول درست می‌کردند و کم‌کم استفاده از شکمبه گاو منسوخ شد. این شغل هنوز هم کم‌وبیش رواج دارد؛ هر چند تعداد کسانی که به این حرفه می‌پردازند، بسیار کم شده است. در مشهد به این دول‌ها، «دول جیری» می‌گفتند و الان هم می‌گویند. در مشهد به هرچه کشسان باشد و از تیوب ماشین ساخته شده باشد، «جیری» می‌گویند.

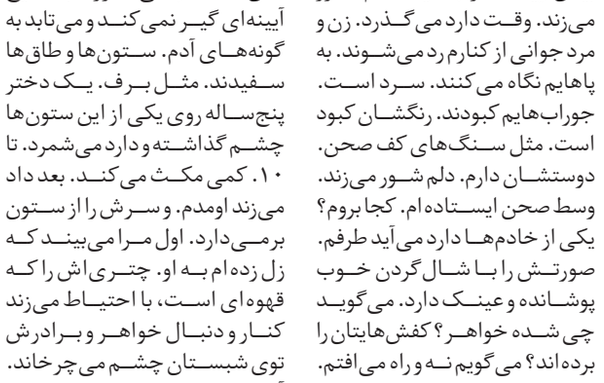
برای مسجد گوهرشاد...



حبیبه جعفریان
نویسنده و روزنامه‌نگار

روی بام همیشه پابرهنه بودم. پابرهنگی نعمتی بود که از دست رفت. کفش، ته‌مانده تلاش آدم است در راه انکار هبوط. تمثیلی از غم دورماندگی از بهشت. در کفش چیزی شیطانی هست. همهمه‌ای است میان مکالمه سالم زمین و پا. من اغلب پابرهنه بودم و روی بام همیشه زیرپازیری کاهگل، جواهر بود. (سهراب سپهری. اتاق آبی)

کجا بروم؟ دلم نمی‌خواهد برگردم بین آیینه‌ها و جمعیت. دلم شور می‌زند. وقت دارد می‌گذرد. زن و مرد جوانی از کنارم رد می‌شوند. به پاهایم نگاه می‌کنند. سرد است. جوراب‌هایم کبودند. رنگشان کبود است. مثل سنگ‌های کف صحن. دوستشان دارم. دلم شور می‌زند. وسط صحن ایستاده‌ام. کجا بروم؟ یکی از خادم‌ها دارد می‌آید طرفم. صورتش را با شال گردن خوب پوشانده و عینک دارد. می‌گوید چی شده خواهر؟ کفش‌هایتان را برده‌اند؟ می‌گویم نه و راه می‌افتم. کجا بروم؟ وقت دارد می‌گذرد. دلم شور می‌زند. همیشه اینجا راحت بودم. چرا این‌بار نیستم؟ سرد است. پاهایم کرخت شده‌اند. هول برم می‌دارد. راه می‌افتم. با قدم‌های کوچک و دستپاچه. دارم می‌روم سمت جمعیت و آیینه‌ها. سرم پایین است اما حسشان می‌کنم. گرما و گلاب و همهمه‌شان را حس می‌کنم. وقت دارد می‌گذرد. اشک توی چشم‌هایم جمع شده. شال گردنم را می‌آورم بالاتر و چادرم را می‌کشم روی پیشانی‌ام. از چیزی شرمنده‌ام؟ از اینکه اینجا راحت نیستم؟ جایی که همیشه راحت بودم. می‌ایستم. کجا بروم؟ صدای بچه‌ای می‌آید؛ صدای یک دختربچه. سمت چپم در نیمه بازی هست. یک در قهوه‌ای چوبی نیمدار با شیشه‌های رنگی. صدا از آنجا می‌آید. دنبال صدا می‌روم. مثل کسی که نمی‌بیند یا قدرتی از خودش ندارد، راه می‌روم. یک شبستان آنجاست. یکی از شبستان‌های مسجد گوهرشاد. از سقف، چراغ‌های لاله آویزان است. هر خوشه چهار لاله دارد، فقط چهارتا. نور در انحنای طاق‌ها تاب می‌خورد. به هیچ آیینه‌ای گیر نمی‌کند و می‌تابد به گونه‌های آدم. ستون‌ها و طاق‌ها سفیدند. مثل برف. یک دختر پنج‌ساله روی یکی از این ستون‌ها چشم گذاشته و دارد می‌شمرد. تا ۱۰. کمی مکث می‌کند. بعد داد می‌زند اومدم. و سرش را از ستون برمی‌دارد. اول مرا می‌بیند که زل زده‌ام به او. چتری‌اش را که قهوه‌ای است، با احتیاط می‌زند کنار و دنبال خواهر و برادرش توی شبستان چشم می‌چرخاند. آن‌ها را که سرشان را نصفه‌ونیمه از گودال محراب درآورده‌اند، خیلی زود پیدا می‌کند و بعد چهارتایی به هم نگاه می‌کنیم؛ مثل شرکای یک راز. عقب‌عقب می‌روم. پاهایم فرومی‌روند توی پرزهای قالی. گرم می‌شوند. تا می‌شوند. ولو می‌شوم کف شبستان و یکی از ستون‌ها پشت می‌دهد به پشتم. نور بین طاق‌ها تاب می‌خورد. یکی صدا می‌زند: «تشریف ببرید دارالولایه. می‌خواهم در شبستان را ببندم». نا ندارم. دلم می‌خواهد بگویم نبند! بگویم ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم. در این شبستان را به روی ما نبند.



عکس روز



برداشت سیب

بیشترین تولید شهرستان سمیرم سیب درختی سفید و قرمز است. فصل برداشت سیب در این شهرستان از نیمه دوم شهریور آغاز می‌شود و تا پایان آبان ادامه دارد.

عکس: صادق بصیرت | باشگاه خبرنگاران جوان

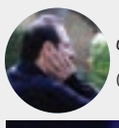
نگاه هشتم

#تو_سلامت_بمان_من_سلامت_را_می‌رسانم

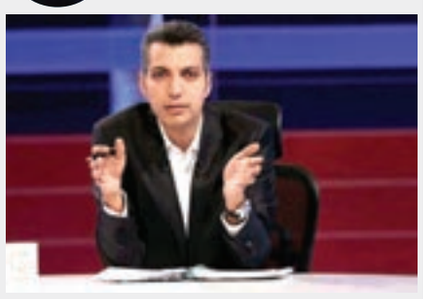
غلامرضا بنی اسدی

سال پار بود که به #حب_الرضا_یجمعنا همت کرده بودند مشهدی‌ها و تمام شهر شده بود خانه آقا و مشهدی‌ها شده بودند میزبانان با شأن‌وشوکت خانه بزرگ این حوالی که از میهمانان گران‌قدر آقا پذیرایی می‌کردند. همه خیابان‌های منتهی به حرم، پر بود از مردمی که عشق را به غزل نگاه می‌سرودند و لب‌هایشان پر بود از «تلواسه»های عطش و گام‌های بی‌قرارشان، آنان را بر شانه گرفته، به سوی سقاخانه آقا می‌برد. پرشکوه شده بودند خیابان‌ها و درودیوار هم گویی در این عظمت، جوان می‌شدند. قصه پیاده‌روی اربعین کربلا، بازخوانی می‌شد در مسیرهای منتهی به مشهد و همه به این درک متعالی می‌رسیدیم که «همه راه‌ها به مشهد ختم می‌شود» و درمی‌یافتیم که در ساحت معرفت و تعریف نسبتِ امت-امامت، «همه راه‌ها از مشهد آغاز می‌شود». این را سال‌های پار، در احساسی زلال، زندگی می‌کردیم اما امسال، سائل آن حس بهشتی هستیم در خیابان‌هایی که خالی است. کاروان‌هایی که نیامده‌اند و درودیواری که نمی‌دانند بی‌قراری خود را چگونه به قرار باید آورد. امسال متفاوت‌ترین است. تجربه‌ناشده‌ترین روزگار را، برایمان تقویم می‌کند. متفاوت است امسال، اما سنت عشق پا برجاست، حتی اگر پای آمدن نباشد. دل‌ها را که نمی‌تواند از پرواز منع کند جبر کرونا. چشمه‌های معرفت را که نمی‌تواند از جوشش بیندازد کوئید۱۹. راه دلدادگی را که نمی‌تواند دیوار بگذارد این ویروس لعنتی. مشهد هست و همه‌اش هم برای امام‌رضاست. ما هم هستیم که نایب‌الزیاره همه عاشقانیم در این سخت روزهایی که بر شانه سلامت سنگینی می‌کند. حرفمان این است: #تو_سلامت_بمان_من_سلامت_را_به_آقا_می‌رسانم.

Instagram



میلاد عظیمی
@mi_lad_azimi



عادل فردوسی‌پور قصد داشت برنامه‌ای اینترنتی بسازد به اسم۹۹؛ یک برنامه فوتبالی. فوتبالی نه سیاسی. تقاضای مجوز کرد. مرجع مسئول که وابسته است به صداوسیما به او مجوز نداد.

«نود» محبوب‌ترین برنامه رادیو و تلویزیون بود. میلیون‌ها بیننده داشت. ناگهان بی‌هیچ توضیحی تعطیل شد. برنامه بی‌مزه دیگری جانشینش شد که مردم به آن اعتنایی ندارند. کسانی که با تعطیل «نود» به میلیون‌ها مخاطب آن دهن‌کجی کرده‌اند، رسما و علنا می‌خواهند عادل را زنده‌زنده در گور کنند؛ گور فراموشی...

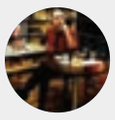
نه می‌گذارند «نود» ادامه یابد، نه اجازه می‌دهند عادل فوتبال گزارش کند و نه مجوز می‌دهند که در اینترنت برای مردم برنامه بسازد. چرا؟ چون عادل را زبون و ذلیل می‌خواهند. چون یقین دارند که مردم، برنامه عادل را خواهند دید و این بیچارگان به‌جای حل موضوع و ترک لجاجت، چاره را در حذف او دیده‌اند.

باباجان! به پیر به پیغمبر
کس نیاید به زیر سایه بوم
ور همای از جهان شود معدوم

فردوسی‌پور دارد خسته و نومید می‌شود. تلویحا گفته که راهی برایش نمانده جز رفتن از ایران. راست می‌گوید. عمر می‌گذرد و بی‌بازگشت است. چرا بماند؟ عاطل و باطل بماند که چه بشود؟

معرفت نیست درین قوم خدارا مددی
تا برم گوهر خود را به خریدار دگر

اگر تلویزیون عادل را نمی‌خواهد، خب اجازه بدهد در بخش خصوصی کار کند. چرا چنان بر او سخت می‌گیرند که مجبور بشود برود در تلویزیون‌های خارج از کشور کار کند؟ قدر و قیمت صبر و سکوت و نجابت او نباید دانسته شود؟ آقایان تا کی می‌خواهند به حذف او ادامه بدهند؟ بس کنید دیگر.



بیژن اشتری
@bijan_ashtari

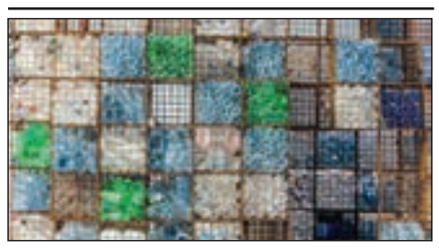


رئیس‌جمهور آمریکا دیروز در میتینگ انتخاباتی‌اش، ماسک خود را به میان جمعیت هوادارانش پرتاب کرد. ظاهرا می‌خواسته بگوید من دیگه کرونا ندارم. به‌نظرم خیلی حرکت عجیبی است. به‌جای اینکه مردم را به زدن ماسک تشویق کند، عملا دارد پیام متضادی به آن‌ها می‌دهد.

واقعا رفتارهای ترامپ شگفت‌انگیز است. رئیس‌جمهوری که از طرف رقیبش، متهم به اهمال در مبارزه با شیوع کرونا شده، این‌طور بهانه به دست مخالفانش می‌دهد، آن‌هم در آستانه انتخابات ریاست‌جمهوری. واقعا شگفت‌انگیز و حیرت‌آور است.

علمی

تبدیل ضایعات پلاستیکی به هیدروژن



NewScientist

شیمیدانان «دانشگاه آکسفورد» در بررسی جدیدی توانستند کیسه‌های پلاستیکی، بطری‌ها و بسته‌بندی‌های دیگر را با استفاده از ریز موج‌ها به منبع پاکی از انرژی تبدیل کنند. ضایعات پلاستیکی را در حال حاضر نیز می‌توان با کمک روش‌های دیگر و تجهیزات تجاری، به هیدروژن تبدیل کرد اما روش جدیدی که شیمیدانان آکسفورد ارائه داده‌اند، سریع‌تر و با انرژی کمتری کار می‌کند.

تاریخ‌نگار

آغاز ساخت راه‌آهن سراسری ایران



۲۳ مهر ۱۳۰۶

رضا سلیمان نوری

یکی از نخستین اقدامات پهلوی اول برای آنچه اروپایی کردن ایران قلمداد می‌کرد، احداث خط آهن سراسری بود. حرکتی که در چنین روزی یعنی ۲۳ مهر سال ۱۳۰۶ خورشیدی آغاز شد. در این روز، نخستین کلنگ ساختمان راه‌آهن سراسری در محل فعلی ایستگاه تهران بر زمین زده شد و هم‌زمان کار ساخت راه‌آهن از سه نقطه در جنوب و مرکز و شمال آغاز شد. قانون احداث این راه‌آهن در ششم اسفند ۱۳۰۵، در مجلس شورای ملی وقت به تصویب رسیده بود. راه‌آهن سراسری ایران، نام راه‌آهنی است که از جنوب تا شمال ایران کشیده شد و بندر امام خمینی در ساحل خلیج‌فارس را به بندر ترکمن در ساحل دریای مازندران متصل کرده است. این راه‌آهن به طول هزار و ۳۹۴ کیلومتر، با ۲۷۰ ایستگاه، ۱۲ هزار عدد پل کوچک و بزرگ و حدود ۲۲۴ تونل از جنوب شرقی دریای خزر آغاز می‌شود و پس از عبور از مازندران، ساری و شاهی (قائم‌شهر)، دره «تنگ‌تالار» و گردنه فیروزکوه و عبور از سلسله کوه‌ها، داخل کویر و جلگه ورامین شده، به تهران می‌رسد و با پشت‌سر گذاشتن قم و اراک و اهواز به بندر شاهپور در محل سابق «خورمولی» در خلیج‌فارس منتهی می‌شود. مقدار ۱۱۳ هزار تن ریل و ۲ میلیون و ۱۰۰ هزار عدد تراورس (ریل‌بند) در این خط مصرف شده است که ۵۶۵ هزار و ۴۰ عدد آن فلزی و یک میلیون و ۵۱۰ هزار تراورس آن چوبی است. میزان کل هزینه‌های ریالی مخصوص خط افزون بر ۲ میلیارد و ۱۰۰ میلیون ریال بوده است. همین راه‌آهن است که بعدها و به هنگام جنگ جهانی دوم، مهم‌ترین دلیل اشغال ایران توسط قوای متفقین می‌شود، زیرا سریع‌ترین راه برای رساندن مایحتاج قوای در محاصره ارتش آلمان قرارگرفته، یعنی شوروی بود. به همین دلیل و البته قرار نگرفتن شهرهای بزرگی چون اصفهان و شیراز در مسیر آن است که برخی از اهل تاریخ، انتخاب این مسیر برای راه‌آهن سراسری کشور را امری انگلیسی توصیف کرده، حرکتی برای منافع آن کشور تا منافع ایران قلمداد می‌کنند.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

جات

درباره کاربرد «جات» اختلاف‌نظر وجود دارد. اگرچه در کلمات زیادی می‌توان از نشانه جمع «ها» به‌جای «جات» استفاده کرد، «فرهنگ درست‌نویسی سخن» به نکته ظریفی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «به‌کار بردن این نوع جمع در زبان معیار، درصورتی که مراد بیان «جنس و نوع» باشد، جایز است.»

وقتی پزشک به بیمار می‌گوید: «شما نباید شیرینی جات بخورید»، منظورش «شیرینی‌ها» نیست، بلکه مراد جنس و نوع شیرینی است که با نشانه جمع «ها» مفهوم واقعی را نمی‌رساند.

#زین_قند_پارسی

چراتوقف‌کنم؟

